

## بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه سوم ۱۳۹۸/۰۶/۲۶

موضوع: روش پاسخگویی به شبهات (۲) - توجه به قواعد رجالی در مناظرات

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين و هو خير ناصر و معين الحمد لله و الصلاة على رسول الله و على آله آل الله لاسيما على مولانا بقيه الله و اللعن الدائم على اعدائهم اعداء الله إلى يوم لقاء الله

پرسشها و پاسخها

پرسش:

بنده ديروز درس پارسال شما را مطالعه مي‌کردم؛ در بحث نقد احمد بصری، شما در مورد آقای «جوکار» گفته بودید که ایشان درس خارج تدریس می‌کند در حالیکه اینگونه نیست!

پاسخ:

ایشان مکاسب تدریس می‌کند. او از آقای «علی‌دوست» دست خطی برای مجوز تدریس سطوح عالی گرفته است، اما در دست خط ایشان مطلبی اضافه کرده است. دست خط ایشان در مرکز مدیریت موجود است. «جوکار» کلمه "درس خارج" را اضافه کرده است.

آقای «علی‌دوست» گفت: من چنین چیزی ننوشتم، بلکه ایشان کلمه "درس خارج در سطوح عالی" را اضافه کرده است. آقای «علی‌دوست» اساساً از اینکه چنین دست خطی به او داده ناراحت است.

«جوکار» مکاسب تدریس می‌کرد و طلبه باسواد است. من بعضی از کتاب‌های ایشان را دیدم و متوجه شدم که او اهل مطالعه است و بی‌سواد نیست. چه «جوکار» باشد، چه «عباس فتحیه» باشد، چه «موسوی» باشد،

اینها طلبه‌های بی‌سواد بی‌سواد هم نیستند و مشخص است که کار کردند. «فتحیه» یکی از درس‌های آیت الله جوادی آملی را تقریر کرده است و مشخص است که در این زمینه کار کرده باشد.

### پرسش:

در ایام محرم شخصی در حرم حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) در مورد این فرقه سؤال کرد و گفت: من کتاب‌های او و نیز منتقدین او را مطالعه کردم و برایم روشن نشده است که حق با چه کسی است.

او در ادامه پرسید: چرا این افراد را هر سال در دهه محرم دستگیر می‌کنند؟ به عنوان مثال «جوکار» الآن در زندان است.

### پاسخ:

اشتباه می‌کنند، زیرا ایشان تقریباً ۵ ماه قبل از محرم دستگیر شده بود و ربطی به محرم ندارد. ایشان چندین بار تعهد داد که از این کارهای خود دست بردارد، اما وقتی بیرون آمد باز هم ادامه داد.

«جوکار» مرخصی گرفته بود تا قبل از ماه محرم بیرون بیاید، اما زمانی که بیرون آمد کلاس گذاشته بود و برای تبلیغ برنامه داشت. او در همان چند روزی که برای مرخصی بیرون آمده بود، جلسات تبلیغی داشت. زندانی شدن او ربطی به محرم ندارد.

«جوکار» تقریباً ۵ ماه قبل از ماه محرم دستگیر شد. «فتحیه» را خیلی وقت می‌خواستند دستگیر کنند، اما او به عراق رفته بود و اصلاً ایران نبود. او برای جلسه‌ای رامسر رفته بود که در همانجا او را دستگیر کردند و آوردند. همچنین «موسوی» هم فعلاً در بازداشت است.

«جوکار» و «فتحیه» و «موسوی» سه تن از لیدرهای یمانی هستند که الآن چند ماهی است که در زندان به سر می‌برند.

## پرسش:

ظاهراً نظام جمهوری اسلامی می‌ترسد مردم با این افراد در عاشورا همراه شوند و قیام کنند؛ لذا اینها را دستگیر می‌کنند!

## پاسخ:

امام حسین هم می‌ترسید که یزید و یزیدیان قیام کنند و اسلام را از بین ببرند. هر حکومتی اعم از اسلامی و غیر اسلامی چارچوبی دارد. اگر هر حکومتی احساس کند افرادی هستند که پایه‌های آن حکومت را سست می‌کنند و علیه آن حکومت برنامه براندازی دارند، با آن افراد به مقابله می‌پردازد.

وقتی این افراد رسماً اعلام می‌کنند که این جمهوری، اسلامی نیست و مقام معظم رهبری و مراجع عظام تقلید را طاغوت می‌نامند و ادعا می‌کنند که باید از این طواغیت برائت جست، باید دستگیر شوند.

این افراد به اتباع خود اعلام می‌کنند که اسلحه تهیه کنید تا وقتی امام ما «احمد الحسن» دستور داد، طلاب را پانصد نفر پانصد نفر قتل عام کنیم. آیا حکومت آمریکا یا حکومت عربستان سعودی به این افراد اجازه می‌دهد که حکومت اسلامی اجازه بدهد؟

شکی نیست که این افراد علاوه بر اینکه بحث‌های انحرافی و اعتقادی دارند، تفکرات براندازی هم دارند. براندازی برای هر حکومتی باشد شوخی بردار نیست.

## پرسش:

برخی از علمای اهل سنت معتقدند که امام حسین نه در کربلا، بلکه در سقیفه کشته شد. نظر شما چیست؟

## پاسخ:

همه می‌گویند که در سقیفه کشته شد. حضرت زینب هم در کربلا فرمود: «الیوم قتل جدی رسول الله». کسی در این قضیه شکی ندارد که حضرت سیدالشهدا شهید سقیفه است. همچنانکه در زیارت عاشورا می‌خوانیم:

«وَلَعَنَ اللَّهُ الْمُمَهِّدِينَ لَهُمْ بِالتَّمَكِينِ مِنْ قِتَالِكُمْ»

## فرازی از زیارت عاشورا

در آن هیچ شک و شبهه‌ای نیست. من در فیضیه دو جلسه در رابطه با اینکه امام حسین کشته سقیفه است، صحبت کردم. ما در سایت «مؤسسه تحقیقاتی حضرت ولی عصر» این مطالب را داریم و ادله مختلفی هم بر آن آوردیم.

حضرت زینب می‌فرماید: «یوم الاثنین قتل الحسین». این در حالی است روز عاشورا «یوم الاثنین» نبود، بلکه جمعه یا شنبه بود. «یوم الاثنین» همان روز سقیفه یا روز بیعت بود.

## پرسش:

آقای «آقامیری» که او را خلع لباس کردند، حرف‌هایش انحرافی بوده است. او را خلع لباس کردند ولی او با همین لباس عادی دارد منبر می‌رود!

## پاسخ:

ما از کار دوستان حکومتی سر درنیاوردیم. او را خلع لباس کردند ولی در قم منبر می‌رفت و پرده هم زده بودند. یکی از دوستان ما که در جلسات او شرکت کرده بود، می‌گفت که خیلی شلوغ است.

در نادرست بودن حرف‌های او شکی نیست. من چند فایل از حرف‌های او را گوش کردم و دیدم مطالب او صدمه‌دهنده بود و مسخره کردن شریعت است.

بنده یک مرتبه هم عرض کردم که به «مرحوم میرزای قمی» گفتند: شخصی در تاجیکستان ادعای پیغمبری کرده و او را اعدام کردند.

«میرزای قمی» بسیار ناراحت شد و گفت: با اعدام کردن او، از او یک بت ساختند. باید با او بحث می‌کردند و مناظره‌ای می‌شد و ترور شخصیتی می‌کردند، سپس هرکاری می‌خواستند با او می‌کردند.

افرادی که در حوزه چنین انحرافی پیدا می‌کنند، منحصرترین راه مقابله با او یک بحث علمی علنی است. افرادی که واقعاً توانمند هستند، باید با ایشان بنشینند صحبت کنند و به او بگویند که حرف‌هایی که می‌زنید خلاف قرآن و سنت و سیره فقهاست.

عوام هم باید بدانند که او چه می‌گوید. اگر حرف‌هایی بزند که مردم به او بخندند و آیات و حوری‌های بهشت را مسخره کند و خود بخندد و مردم بخندند و سوت بزنند که هنر نیست!

ایشان بعد از خلع لباس به تایلند رفته بود و آنجا کنار دریا حرف می‌زد و ترانه می‌خواند که کلیپ او در همه جا منتشر شد.

پس از انتشار کلیپ همه افراد او را مسخره کردند و گفتند: حاج آقا تایلند به شما بد نگذرد!! او همانجا کنار دریا لم داده و مشغول خوش گذرانی بود.

## در هر صورت...

بحث ما در رابطه با روش پاسخگویی به شبهات و بحث و مناظره بود. ما عرض کردیم در قسمت حدیث، بخش عمده استدلالات ما به حدیث است. ما به قرآن هم استناد می‌کنیم، اما قرآن منهای حدیث هم قابل استفاده نیست، جز موارد اندک که بسیار صریح و واضح است.

حضرت امیرالمؤمنین (سلام الله علیه) وقتی «ابن عباس» را فرستادند تا در نهروان با خوارج مناظره کند، فرمود:

« لا تناظروهم بالقرآن، فإنّ القرآن حمّال ذو وجه، ولكن ناظروهم بالسنة فإنهم لا يكذبون »

الأزمّة والأمكنة؛ المؤلف: أبو علي أحمد بن محمد بن الحسن المرزوقي الأصفهاني (المتوفى: ٤٢١هـ)،

الناشر: دار الكتب العلمية، بيروت، الطبعة: الأولى، ١٤١٧؛ ص ٨٢

مراد از «احتجاج» در بحث‌ها و مناظرات چیست؟!

بنابراین عمده بحث ما در پاسخ به شبهات یا مناظرات با محوریت حدیث جلو می‌رود. به همین خاطر ما باید روی قواعد و ضوابط حدیثی بیشتر تکیه کنیم و روایاتی که می‌خواهیم استناد کنیم روایاتی باشد که قابل احتجاج عند الخصم باشد، نه احتجاج عندنا!

«ابن حزم أندلسی» می‌نویسد:

«لا معنى لاحتجاجنا عليهم برواياتنا فهم لا يصدقونا»

معنا ندارد علمای ما در مناظرات به کتب و روایات ما به شیعه احتجاج کنند و شیعه کتب ما را قبول ندارد.

«ولا معنى لاحتجاجهم علينا بروياتهم فنحن لا نصدقها»

معنا ندارد علمای شیعه به ما به کتب و احادیث خودشان احتجاج کنند که ما قبول نداریم.

الفصل فی الملل والأهواء والنحل، اسم المؤلف: علی بن أحمد بن سعید بن حزم الطاهری أبو محمد، دار

النشر: مكتبة الخانجي - القاهرة، ج ٤، ص ٧٨، باب الكلام فی الإمامة والمفاضلة

بنابراین ما که می‌گوییم احتجاج، به معنای «الإستناد بالحجة عند الخصم» است. حال این احتجاج عبارت از قطعیات است یا مغالطات است، محل بحث است.

ما با توجه به تجربه‌ای که داریم بر این عقیده هستیم که در بحث مغالطات بیشتر می‌توانیم جلو برویم تا نسبت به براهین و حجت‌های قطعی. عمدتاً بحث‌هایی که وهابیت یا اهل سنت دارند، در مناظرات و احتجاجات با محور مغالطات جلو می‌آیند. مصداق بارز آیه شریفه:

(وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ)

و با آن‌ها به طریقی که نیکوتر است استدلال و مناظره کن.

سوره نحل (١٦): آیه ١٢٥

همین است که ببینیم اگر طرف مقابل با حجت و برهان با ما برخورد می‌کند، ما هم با حجت با او برخورد می‌کنیم. اگر طرف مقابل با مغالطات با ما برخورد می‌کند، ما هم ناگزیر هستیم مغالطه را با مغالطه پاسخ بدهیم.

بنابراین من در قسمت ضوابط الحدیث چند صفحه تنها در رابطه با بحث مغالطه بحث کردم. ان شاء الله بعداً به آن می‌رسیم که بحث مغالطه که یکی از براهین خمسه منطقی هست، باید بیشتر روی آن بحث کنیم. گاهی اوقات مغالطه با جوک و هو کردن اشتباه می‌شود.

باید بگوییم که مراد از مغالطه هو کردن نیست. اگر طرف مقابل از کتب ما استدلال می‌کند، ما می‌گوییم: همانطور که ما استدلال می‌کنیم که شما می‌گویید سند بدهید که این روایات صحیح است یا نیست، شما هم باید به ما در این خصوص سند بدهید.

شما هم باید ببینید آیا روایاتی که از کتاب «کافی» یا «بحارالانوار» استدلال کردید، نزد شیعه حجت است یا حجت نیست. یکی از اقسام مغالطه این است همانطور که طرف مقابل در استدلال ما را خلع سلاح می‌کند، ما هم در استدلال طرف، او را خلع سلاح کنیم.

وقتی که طرف خواست بحث‌های سندی کند، ما ضوابطی که قطعی و مسلم عند الشیعه است را بیان می‌کنیم که مرحله دوم می‌شود.

در احتجاج طرف مقابل به روایات، مرحله اول مغالطه است که ما طرف مقابل را ساکت می‌کنیم. گاهی اوقات طرف مقابل می‌خواهد از کتب ما علیه ما برهان اقامه کند که در آنجا ناگزیریم با برهان، برهان او را پاسخ بدهیم.

### اصطلاح «مجهول» در فرهنگ رجال شیعه و اهل سنت!

یکی از بخش‌هایی که ما به دوستان قول دادیم روی آن صحبت کنیم، بحث «مجهول» و انواع مجهول است. ما در این کتاب، هم «مجهول» نزد شیعه را آوردیم و هم مجهول نزد اهل سنت را آوردیم.

اهل سنت مجهول را به دو دسته تقسیم می‌کنند؛ دسته اول «مجهول العین» و دسته دوم «مجهول الحال» است. مجهول العین راوی است که «عُرف اسمه و لم یروی عنه إلا واحد» است به معنای اینکه یک راوی در سند روایت قرار گرفته و جز یک نفر هم از او نقل نکرده است. مثلاً می‌گوید: «حدثنی رجل» یا «حدثنی شیخ»!



چنین شخصی مجهول است و ما نمی‌توانیم به سندی که راوی مجهول در آنجا قرار گرفته است، استناد کنیم. همانطور که در منابع شیعه هم به همین شکل است و اگر یک راوی مجهول یا مبهم بود، ما نمی‌توانیم به چنین روایتی احتجاج کنیم.

یک مورد مجهول الحال است که از آن به «مستور» تعبیر می‌کنند. از مجهول العین به «مبهم» تعبیر می‌کنند. ما قسمت مبهم را در منابع شیعه توضیح می‌دهیم.

«و مجهول هو الراوی الذی عرف اسمه و لم یروی عنه الا واحد أما الذی لم یعرف اسمه کقولهم حدثنی رجل أو حدثنی شیخ فهو المبهم»

«مبهم» با «مجهول العین» در فرهنگ رجالی اهل سنت هیچ تفاوتی ندارد. همانطور که راوی مبهم در سند روایت قرار گرفت، حجت نیست، راوی مجهول العین هم قرار بگیرد هیچ حجت نیست.

**پرسش:**

آیا فرقی ندارد که بگویید «شیخ» یا «رجل» یا اینکه اسم راوی را ذکر کند؟

**پاسخ:**

ببینید اگر راوی که الآن در سند قرار گرفته است، اگر دو نفر انسان شاخص از او نقل روایت کنند، آقایان می‌گویند که روایت او حجت است. اگر کمتر از دو نفر باشد و یک نفر از او نقل روایت کند، این روایت حجت نیست.

حال اینکه یک نفر روایت کم کرده است، اسمش آمده باشد یا اصلاً اسمش هم نیامده باشد «حدثنی رجل»؛ یا «عمن حدته». ما هم در کتاب «کافی» الی ماشاءالله داریم که «عمن حدته» یا «عمن سمعه»؛ یا «عن رجل».

ما از این موارد الی ماشاءالله در اسانید روایات داریم. مواردی که در کتب ما هست با آنها بسیار متفاوت است. چون علما و بزرگان ما در تقیه بودند و بسیاری از شخصیت‌ها را نمی‌توانستند نام ببرند. بنابراین برای حفظ جان خودشان یا طرف مقابل، از ذکر نام او صرف‌نظر می‌کردند.

به عنوان مثال اگر می‌گفتند: «**حدثنی زراره**» می‌فهمیدند که طرف شاگرد «زراره» بوده و با او ارتباطی داشته است و شروع به بازجویی از او می‌کردند که مثلاً زراره کجاست؟ مخصوصاً بعد از سال صد و سی هجری، ارتباط با روات شاخص شیعه، به جرم تبدیل شده بود.

اگر در روایتی «**حدثنی ابن ابی عمیر**» بود، او به خط قرمز حکومت تبدیل می‌شد. اگر در روایتی «**حدثنی هشام بن حکم**» بود، او خط قرمز حکومت بود.

«هارون الرشید» در یکی از جلسات پشت پرده می‌آید و مناظره «هشام بن حکم» را با چند تن از خوارج می‌بیند و همانجا می‌گوید:

«فَوَاللَّهِ لَلِلسَانُ هَذَا أَبْلَغُ فِي قُلُوبِ النَّاسِ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ سَيْفٍ»

سخن هشام برای ما از صد هزار شمشیر خطرناک‌تر است.

کمال الدین و تمام النعمة، ابن بابویه، محمد بن علی، ج ۲، ص: ۳۶۸

حال بعضی افراد مقداری در تقسیم بندی روات اشتباه می‌کنند. مقام «زراره» بسیار بالاست و افقه فقهای عصر باقرین (علیهم السلام) است.

«محمد بن مسلم» یا «جمیل بن دراج» جلالت بالایی دارند که عقل ما به آنها نمی‌رسد، اما «هشام بن حکم» شخصی است که وقتی امام صادق او را می‌بیند گل از گلشان می‌شکند و می‌فرماید:

## «نَاصِرُنَا بِقَلْبِهِ وَ لِسَانِهِ وَ يَدِهِ»

الكافی، نویسنده: کلینی، محمد بن یعقوب، محقق / مصحح: غفاری علی اکبر و آخوندی، محمد، ج ۱،

ص ۱۷۱، ح ۴

این در حالی بود که تعدادی از شخصیت‌های برجسته علمی همچون «زراره» و «أبان بن تغلب» و «حمران بن أعین» و «قیس بن ماصر» شاگرد امام سجاد در آن جلسه نشسته بودند.

امام صادق از میان این افراد تنها «هشام» را چنین بالا می‌برد. «یونس بن یعقوب» می‌گوید: امام صادق احترام ویژه‌ای برای «هشام» قائل بودند، در حالی که او به قدری جوان بود که هنوز موی صورتش کامل درنیامده بود. تحمل «هشام» برای ما سخت بود.

بنده دوست دارم دوستان مناظره «هشام» با خوارج را مطالعه کنند. «شیخ صدوق» در کتاب «کمال الدین» این روایت را نقل کرده است. ایشان یک استدلال زیبای عقلی برای وجود امام می‌آورد که من چنین چیزی تا به حال ندیدم.

استدلال ایشان به قدری زیباست که اگر اینجا باشد آن را خدمت عزیزان بیان می‌کنم. این مناظره در کتاب «کمال الدین» از صفحه ۳۴۱ شروع می‌شود و او به قدری زیبا استدلال می‌کند که بنده تا به حال آن را ۵۰ بار خواندم و هر وقت مطالعه می‌کنم از آن لذت می‌برم.

بنده دائماً روش مناظره «هشام» را در ذهنم تداعی می‌کنم که او چطور به این شکل بدون آنکه آیه یا حدیثی بخواند، چنان امامت ائمه اطهار را اثبات می‌کند که طرف مقابل مبهوت می‌شود. عرض کردم تعبیر «هارون الرشید» در مورد او چنین است:

«فَوَلَّى اللَّهُ لِسَانُ هَذَا أَبْلَغُ فِي قُلُوبِ النَّاسِ مِنْ مِائَةِ أَلْفِ سَيْفٍ»

کمال الدین و تمام النعمة، نویسنده: ابن بابویه، محمد بن علی، محقق / مصحح: غفاری، علی اکبر، ج ۲،

ص ۳۶۸، ح ۵

راوی می‌گوید: من همانجا فهمیدم که «هارون» تصمیم دارد «هشام» را سر به نیست کند، به همین خاطر وقتی داخل جلسه شدم به «هشام» علامت دادم. «هشام» به بهانه تجدید وضو بیرون رفت و از بغداد فرار کرد و در کوفه نزد یکی از شیعیان مخفی شد.

«هارون» دستور داد برادر و خواهر و پسرعموها و تمام اقوام «هشام» را دستگیر کردند تا آن‌ها مخفی‌گاه «هشام» را به او بگویند. قطعاً ارتباط با اینطور افراد آن زمان کار ساده‌ای نبود.

البته این روایت در کتاب «الإحتجاج» اثر «طبرسی» و «بحارالانوار» هم نقل شده است و دوستان می‌توانند به آن مراجعه کنند.

بنابراین اگر ما در میان شیعه «عمن حدثه» یا «عن رجل» داریم، بخش زیادی از این مبهمات به خاطر تقیه است. اگر ما این راوی مبهم را خوب شناسایی کنیم و ببینیم با کدامیک از مشاهیر ارتباط داشته است، کار مفیدی است.

روشی که مرحوم آیت الله العظمی بروجردی در بحث‌های رجالی داشتند، این بود که می‌گوید: در مواردی که «عمن سمعه» یا «عن رجل» یا «عن بعض اصحابه» می‌گوید، ببینیم که از کدامیک از بزرگان روایات زیادی نقل کرده است. وقتی که تقیه نبوده است، اسم کدامیک از بزرگان را برده است؛ آن برای ما قرینه می‌شود تا «عن رجل» یا «عمن سمعه» یا «عمن حدثه» را بتوانیم کشف کنیم.

## اصطلاح «مجهول الحال» در علم رجال اهل سنت

اما «مجهول الحال» که «مستور» است، در مورد او می‌گویند:

«أَنْ رَوَى عَنْهُ اثْنَانِ فَصَاعِدًا وَلَمْ يوثِقْ»

دو نفر از او روایت نقل کردند و توثیق هم نشده است.

«أَوْ لَمْ يَنْصُ أَحَدٌ مِنْ أُمَّةِ الْحَدِيثِ عَلَى تَعْدِيلِهِ وَلَا تَجْرِيحِهِ»

علمای حدیث هم تصریحی بر صحت حدیث او ندارند.

«فَهُوَ مَجْهُولُ الْحَالِ، وَهُوَ الْمَسْتور»

اليواقيت والدرر في شرح نخبة ابن حجر، المؤلف: زين الدين محمد المدعو بعبد الرؤوف بن تاج

العارفين الحدادي ثم المناوي القاهري (المتوفى: ١٠٣١ هـ)، المحقق: المرتضى الزين أحمد، الناشر:

مكتبة الرشد - الرياض، الطبعة: الأولى، ١٩٩٩ م، ج ٢، ص ١٤٧، باب مَجْهُولُ الْحَالِ

**پرسش:**

مستور حجت نیست؟

**پاسخ:**

مستور حجت است. من الآن تعبیر آن را خواهم آورد. «سخاوی» هم همین تعبیر را دارد. «ابن صلاح» در کتاب

«مقدمه» خود که از مهم‌ترین کتب علم درایه اهل سنت است، چنین تعبیر می‌کند:

«الْمَجْهُولُ الَّذِي جُهِلَتْ عَدَالَتُهُ الْبَاطِنَةُ، وَهُوَ عَدْلٌ فِي الظَّاهِرِ، وَهُوَ الْمَسْتور»

سپس می‌گوید:

«فَهَذَا الْمَجْهُولُ يَحْتَجُّ بِرِوَايَتِهِ بَعْضُ مَنْ رَدَّ رِوَايَةَ الْأَوَّلِ»

معرفة أنواع علوم الحديث، ويعرف بمقدمة ابن الصلاح، المؤلف: عثمان بن عبد الرحمن، أبو عمرو، تقي الدين المعروف بابن الصلاح (المتوفى: ٦٤٣ هـ)، المحقق: نور الدين عتر، الناشر: دار الفكر - سوريا، دار الفكر المعاصر - بيروت، سنة النشر: ١٤٠٦ هـ - ١٩٨٦ م، ج ١، ص ١١١

در ادامه می‌گوید: بعضی از علمای شافعی چنین نظری دارند. «نووی» که از او به «فقيه الأمة» تعبیر می‌کنند و کتاب «المجموع» او نزد اهل سنت همانند کتاب «جواهر الكلام» نزد شیعیان است، در جلد ششم صفحه ٢٧٧ می‌گوید:

«(والاصح) قبول رواية المستور»

قول صحيح اين است که ما روایت مستور را قبول می‌کنیم.

المجموع شرح المذهب، المؤلف: أبو زكريا محيي الدين يحيى بن شرف النووي (المتوفى: ٦٧٦ هـ)، ج ٦، ص ٢٧٧، باب كتاب الصيام

«ذهبی» هم همین تعبیر را در کتاب «میزان الاعتدال» جلد دوم دارد. ایشان می‌نویسد:

«ففي الصحيحين من هذا النمط خلق كثير مستورون ما ضعفهم أحد ولا هم بمجاهيل»

در کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم راویان زیادی هستند که کسی آن‌ها را تضعیف یا توثیق نکرده است، اما دو نفر یا بیشتر از آن‌ها نقل روایت دارند که مجهول نیستند.

میزان الاعتدال فی نقد الرجال، اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن أحمد الذهبی، دار النشر: دار  
الکتب العلمیة - بیروت - ۱۹۹۵، الطبعة: الأولى، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد  
عبدالموجود، ج ۲، ص ۳۱۷، ح ۲۱۱۳

همچنین در جای دیگر دارد:

«زیاد بن ملیک أبو سکینه شیخ مستور ما وثق ولا ضَعَف فهو جائز الحدیث»

میزان الاعتدال فی نقد الرجال، اسم المؤلف: شمس الدین محمد بن أحمد الذهبی، دار النشر: دار  
الکتب العلمیة - بیروت - ۱۹۹۵، الطبعة: الأولى، تحقیق: الشیخ علی محمد معوض والشیخ عادل أحمد  
عبدالموجود، ج ۳، ص ۱۳۷، ح ۲۹۶۷

عزیزان دقت کنند در بسیاری از موارد روایاتی که در فضائل ائمه اطهار یا امامت امیرالمؤمنین است، «ذهبی»  
راوی آن را مجهول می‌خواند و روایت را تضعیف می‌کند و کنار می‌گذارد. او همچنین به «حاکم نیشابوری» ناسزا  
می‌دهد که چرا این روایت را صحیح خوانده است.

ولی خود او در بخش‌های خودشان می‌گوید: «شیخ مستور ما وثق ولا ضعف فهو جائز الحدیث». در کتب  
«صحیحین» از این موارد الی ماشاءالله وارد شده است. آقایان خود معتقدند ورود یک راوی در کتاب «صحیح  
بخاری» و «صحیح مسلم» دلیل بر وثاقت اوست.

اگر دوستان به کتاب «المدخل إلى علم الرجال و الدرایة» صفحه ۲۲۱ سؤال ۳۸ قسمت «درایه» مراجعه کنند،  
- این کتاب سه قسمت است؛ رجال پایه هشت، رجال پایه نه و درایه پایه ده که هرکدام از آنها شانزده درس  
است. در بعضی از درس‌ها دو یا سه سؤال طرح شده و جواب داده شده و بعضی درس‌ها سؤالات بیشتر یا  
کمتر طرح شده و جواب داده شده است. - در بخش درایه سؤال ۳۸ چنین است:

«ما هو المراد من الحديث المهمل؟ الحديث المهمل هو الحديث الذي وقع في سنده راو لم يذكر فيه

مدح و لا ذم»

تعبیر «مامقانی» در این زمینه این است که این‌ها نه ذاتاً توصیف شده و نه وصفاً توصیف شده است.

حال حدیث مجهول را توضیح خواهیم داد. عزیزان دقت کنند که بحث رجال شیعه هست و بحث اهل سنت نیست.

«هو الذي وقع في سنده من حكم ائمة الرجال فيه بالمجهولية و هو أحد الفاظ الجرح»

یکی از ائمه رجال گفتند که این شخص مجهول است.

به عنوان مثال سؤال می‌کنند: "فلانی چطور است؟" شما در جواب می‌گویید: "انسان شناخته شده‌ای نیست." این عبارت که "انسان شناخته شده‌ای نیست" موجب کوبیدن طرف مقابل می‌شود و طرف مقابل تا آخر قضیه را متوجه می‌شود.

ممکن است شخص دیگر چنین جواب بدهد: "فلانی در حوزه علمیه شهرت چندانی ندارد و حوزویان او را نمی‌شناسند." مراد از جواب این شخص این است که فلانی در گوشه‌ای از دنیا مشغول تحقیق و کار است و در حوزه اشتها ندارد که تمام حوزویان او را بشناسند.

بنابراین کلمه «مجهول» نزد قدمای ما همانند «شیخ مفید»، «شیخ صدوق»، «شیخ طوسی»، «سید مرتضی» چنین است که اگر یکی از متقدمین گفتند: "فلانی مجهول است" به معنای این است که «فلانٌ ضعیفٌ و روایته

لا تحتج به!»



«مرحوم تستری» در کتاب «قاموس» می‌نویسد: فرق میان کلمه مجهول در کلام «علامه» و «ابن داود» و بین کلمات متأخرین اگر گفتند که مجهول است، یکی از الفاظ جرح است. به عنوان مثال «کذاب»، «وزاع»، «غیر ثقة».

حال نزد متأخرین همانند «شهید ثانی» و «علامه مجلسی» و «مجلسی پدر» اگر گفتند فلانی مجهول است، به معنای این است «لم يذكر فيه مدحٌ ولا قدحٌ» و درباره او ذم یا مدحی نیامده است.

آقایان در این زمینه قاعده کلی دارند. بنده قبلاً هم عرض کردم که ما از سال ۱۳۵۰ با آیت الله شبیری زنجانی ارتباط داشتیم. ایشان هر روز از منزلشان به سمت حرم مطهر برای نماز می‌آمدند و ما در طول راه مباحث رجالی با ایشان داشتیم.

همچنین بعد از نماز صبح که به منزل برمی‌گشتیم در طول مسیر به مباحثه می‌پرداختیم. بنده حدود چهارده سال در درس خارج ایشان شرکت کردم و الحق و الانصاف درس ایشان درس فقیه پرور است و بسیار عمیق بحث می‌کنند.

روزی بحث سر این بود که نسبت به راویانی که مجهول هستند، فقهای ما رأی به اصالة العدالة دادند یا ندادند.

آیت الله خوئی (رضوان الله تعالی علیه) در کتاب «معجم رجال الحديث» چماقی به دست گرفته و زمانی که «علامه» و دیگر بزرگان گذشته، یک راوی را توثیق می‌کنند، نظر ایشان این است که آنها قائل به اصالة العدالة بودند.

آیت الله شبیری زنجانی می‌گفت: من هیچ کجا پیدا نکردم که یکی از فقهای ما بحث اصالة العدالة را بحث کرده باشند. من نمی‌دانم آیت الله خوئی این مطلب را از کجا گرفتند.

خدمت ایشان عرض کردم «مرحوم سید مجاهد» پسر «صاحب ریاض» که در جنگ جهانی دوم از نجف به ایران در قزوین آمد، در آنجا در جنگ با روسیه شهید شد و جنازه او را از قزوین به نجف بردند.

او کتاب بسیار بزرگی به نام «مفاتیح الأصول» دارد. کتاب او یک جلدی است، اما از آن یک جلدی‌هایی است که اگر الآن چاپ شود شاید بیش از ۱۶ جلد شود.

ایشان در آنجا فصل مفصلی در رابطه با «اصالة العدالة» دارد و می‌نویسد که چه کسانی قائل به اصالة العدالة بودند و چه کسانی قائل به اصالة العدالة نبودند. ایشان اصالة العدالة را خوب معنا کرده است.

البته «مرحوم میرزا حبیب الله رشتی» هم در کتاب خود توضیحاتی راجع به این مسئله دارد، اما مطالب کتاب «مفاتیح الأصول» از همه مفصل‌تر است. آیت الله شبیری گفتند که من این کتاب را ندارم. بنده کتاب را تقدیم ایشان دادیم، اما دیگر آن را به من برنگرداندند.

یکی از شاگردان ما کتاب «مفاتیح الأصول» داشتند که آن را به بنده دادند و گفتند: اگر کتاب شما را آیت الله شبیری زنجانی در اختیار دارند، کتاب من به جا آن نزد شما باشد.

یکی از اساتید می‌گفت: خدا لعنت کند کسی را که کتاب خود را به دیگری امانت بدهد و خدا لعنت کند کسی را که کتاب امانت گرفته را پس دهد!!

ایشان در قسمت آخر کتاب «مفاتیح الأصول» مفصل بحث کرده و می‌گوید: قدمای ما بر این عقیده بودند که یک مسلمان روزی که به تکلیف می‌رسد تصمیم می‌گیرد گناه نکند، به واجبات عمل کند و از محرّمات اجتناب کند. زمانی که چنین تصمیمی گرفت، ما بعد از گذشتن یک سال تا ده سال شک می‌کنیم که آیا ایشان از نظری که داشته برگشته یا خیر. ما می‌گوییم اصل این است که برنگشته و استصحاب جاری می‌کنیم نیت مسلم را در حال بلوغ.

ما می‌گوییم به دلیل اینکه ایشان ابتدای بلوغ تصمیم گرفته گناه نکند، برای ما ثابت نیست. ما استصحاب می‌کنیم، همان حالت اعتقاد بر اتیان واجبات و ترک محرّمات و شک می‌کنیم گناهی کرده است یا خیر و اصالة البرائة جاری می‌کنیم.

ایشان می‌گوید: اصالة العدالة قدما بر این بوده است. لذا ما بسیاری از روایتی داریم که درباره آنها ذمی نیامده است.

شما به کتاب «روضه المتقین» اثر «علامه مجلسی پدر» و همچنین کتاب «علامه مجلسی» مراجعه کنید. «علامه مجلسی» قدری اصولی‌تر و پدر او قدری اخباری‌تر است.

همچنین به نظر «مرحوم فیض کاشانی» در کتاب «وافی» یا نظر «مرحوم صاحب حدائق» در کتاب «حدائق» مراجعه کنید. آن‌ها در بعضی موارد چنین نظر می‌دهند که راوی مجهول است؛ «و لم یرد فیه ذم الأصل عدالته».

بنابراین بعضی از بزرگان ما بر این عقیده هستند که وقتی ما از یک راوی ذم نشنیده‌ایم، به روایت او عمل می‌کنیم تا ثابت شود که درباره او ذمی آمده باشد.

جلو رفتن به این روش قدری محل بحث است. در زمان سابق حوزه‌های علمیه ما منحصر به قم و نجف بود و بسیاری از مطالب حوزه‌های علمیه ما منتشر نمی‌شد. شاید وجه یا توجیهی داشت. امروز بحث‌های ما در اینترنت و فضای مجازی و ماهواره‌ها منتشر می‌شود.

البته اهل سنت بدتر از این دارند. به قول معروف میخ بزرگ را در چشمشان نمی‌بینند و خار را در چشم دیگران می‌بینند. این قضیه باعث می‌شود که مقداری مبانی رجالی ما دچار وهن شود که این آقایان با اصالة العدالة می‌خواهند راوی را توثیق کنند و به روایت او عمل کنند.

ما قاعده دیگری داریم که در جلسه بعد به آن می‌رسیم که اگر یک روایت بود و دو مؤید داشت، مستفیض است. علما معتقدند که ما به روایت مستفیض عمل می‌کنیم. اهل سنت هم معتقدند که:

«فَإِنَّ تَعَدُّ الطَّرِيقِ وَكَثْرَتَهَا يَقْوَىٰ بَعْضُهَا بَعْضًا حَتَّىٰ قَدْ يَحْصُلُ الْعِلْمُ بِهَا وَلَوْ كَانَ النَّاقِلُونَ فُجَّارًا فُسَّاقًا»

مجموع الفتاوی، المؤلف: تقی الدین أحمد بن عبد الحلیم بن تیمیة الحرانی (المتوفی: ۷۲۸ هـ)،

المحقق: عبد الرحمن بن محمد، الناشر: مجمع الملك فهد لطباعة المصحف الشريف، المدينة النبوية،

المملكة العربية السعودية، عام النشر: ۱۴۱۶ هـ/ ۱۹۹۵ م، ج ۱۸، ص ۲۶

می‌گوید حتی اگر او یانش فاسق باشند، ما به آن عمل می‌کنیم. ما باید از این کانال روایات را تصحیح کنیم، نه از باب اصالة العدالة که دیگران مقداری با نظر کوچک و حقیر به مبانی اعتقادی و فکری ما نگاه کنند.

بنابراین تعبیر ایشان این است که بزرگان از قبیل متأخرین و قدما با همدیگر در رابطه با مجهول عند المتقدمین یا مجهول عند المتأخرین تفاوت دارند.

عزیزان دقت کنند ما نسبت به راوی اوصافی داریم و می‌گوییم: این راوی ثقة، این راوی موثق، این راوی مجهول، این راوی مهمل، این راوی ضعیف. پنج صفت در کتب رجالی ما بعد از «شہید ثانی» وارد کتب رجالی و درایه و فقهی ما شده است. «ثقة امامی عادل ضابط»، «موثق غیر امامی». «غیر امامی» به معنای غیر دوازده امامی است. زیدی باشد، فتحی باشد، واقفی باشد یا سنی باشد همه را شامل می‌شود.

«غیر امامی ثقة»، «ثقة موثق ممدوح حسن مجهول مهمل». این پنج ویژگی وارد شده است. اگر چنانچه یک راوی بود که توثیق شد یا مدحی شد که در حد توثیق نیست، او را «ممدوح» می‌گوییم.

اگر یک راوی در کتب رجالی آمد، اما مدح و ذمی درباره او نیامده است می‌گوییم: «هذا مجهول». اگر یک راوی در کتب روایی آمده، اما علمای رجال او را مطرح نکردند می‌گوییم: «مهمل». این توصیفات است که آقایان برای یک راوی دارند.

حال توصیفات است که ما برای یک روایت داریم و می‌گوییم: روایت صحیحه است، روایت موثقه است، روایت حسنه است، روایت خبر است. شما در کتاب «جواهر الکلام» و دیگر کتب می‌گویید: «فی خبر زرارة». کلمه «خبر» قسیم حسنه، موثقه و ثقه است.

روایت صحیحه روایتی است که تمام راویان آن «ثقة عادل امامی» باشد. روایت موثقه روایتی است که یک راوی آن «غیر امامی ثقه» باشد. روایت حسنه روایتی است که یکی از روات آن «امامی ممدوح» باشد. روایت خبر روایتی است که در سند آن ضعیف قرار گرفته است.

عزیزان دقت کنند کلمه «خبر» در کتب روایی ما معادل حدیث ضعیف است. شما در کتب «مرحوم شهید»، «علامه حلی» مخصوصاً «صاحب جواهر»، «صاحب ریاض»، «صاحب حدائق»، امام خمینی و آیت الله خوئی مشاهده کنید که آنها زمانی که واژه خبر را می‌آورند، به معنای این است که حدیث سندا ضعیف و غیر قابل استناد است.

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته